

میدون و سوفیا

مدارازار



یوریا عالمی

● بابای سوفیا دیروز نشسته بود کف زمین و زارزار گریه می کرد و می گفت: امیرانتظام... امیرانتظام... بعد با ناخن خنج می انداخت روی صورتش. موهایش را می کشید. کله اش را می کوبید به دیوار. شیون و فغان می کرد که: وامصیبتا... وامصیبتا... گفتم: عذر می خوام شما این همه گذاشتی تو کار امیرانتظام و این همه پشتش بد می گفتی و می خندیدی... بابای سوفیا گفت: خفه شو ای کوتاه بین. اون مال اون موقع بود. این مال الان. همه تغییر می کنند. گفتم: خب کاش قبل از مرگ یک عذرخواهی ساده ازش می کردی. بابای سوفیا گفت: عذرخواهی برای چی؟ ما که کاری نکردیم. شرایط ایجاد می کرد. بعد هم من اصلا همیشه طرفدار امیرانتظام بودم - حتی وقتی باهاش دشمن بودم - به همین سوی چراغ. گفتم: ولی خود شما بودی... بابای سوفیا گفت: پسرم تو حساسی. امیرانتظام خودش راضی بود. تو چرا ناراضی هستی؟ بعد دیدم زنگ زد تلویزیون و به عنوان کارشناس در منقبت امیرانتظام حرف زد و هی ازش تعریف کرد و آخرش گفت: اگه زنده می ماند سال دیگه می توانست کاندیدای ریاست جمهوری بشود. گفتم: جدی؟ گفت: نه! شوخی کردم!

پیشنهاد

● جلسه نقد کتاب‌های کلاریس بین با حضور شهرام اقبال‌زاده، رامینه رضازاده و ساره ارض پیمای یکشنبه، ۲۴ تیر، ساعت ۱۸ در کتابفروشی ثالث در خیابان کریمخان برگزار می‌شود. همه علاقه‌مندان می‌توانند در این نشست شرکت کنند.

تجربه دیگران

اعتصاب فیات علیه رونالدو

● پس از رسمی‌شدن انتقال صد میلیون‌یورویی کریستیانو رونالدو به یوونتوس که در چهار فصل حضورش در این تیم سالانه ۳۰ میلیون یورو حقوق خواهد گرفت، به گزارش بی‌بی‌سی، اتحادیه بازرگانی ایتالیا اعلام کرد که کارگران کارخانه خودروسازی فیات ایتالیا در اعتراض به هزینه‌ای که کارفرمایان آنها برای خرید این بازیکن پرتغالی متقبل شده‌اند، دست به اعتصاب خواهند زد. آنها معتقدند در شرایطی که این کارخانه درگیر مشکلات مالی فراوان است، مدیران اکسور نباید چنین هزینه هنگفتی را صرف آوردن رونالدو به یوونتوس می‌کردند. در بیانیه اعتراض‌آمیز کارگران شرکت فیات کرایسلر آمده که آنها از ساعت ۱۰ شب یکشنبه هفته آینده تا ساعت شش عصر روز سه‌شنبه همان هفته دست از کار خواهند کشید. هرچند فروشگاه مرکزی یوونتوس تنها در دو روز ۵۵۰ هزار تی‌شرت رونالدو را فروخته است. قیمت هر پیراهن ۱۵۴ یورو بوده و تاکنون بیش از ۸۵ میلیون یورو درآمد داشته است! شاید با این خبر بتوان اندکی از خصه کارگران اعتصاب‌کرده کاسته شود.

ترامپ پوشک‌پوش

● بادکنک در مذمت ترامپ در لندن به اهتزاز درآمد. صادق‌خان به‌عنوان شهردار لندن با این ایده تظاهرکنندگان موافقت کرده بود و تظاهرکنندگان در میدان نزدیک ساختمان چرچیل که ترامپ در آنجا حاضر بود، از صبح زود بادکنکی در اعتراض به حضور ترامپ در لندن برافراشتند. این بالن که او را به صورت کودکی پوشک‌پوش نشان می‌داد، حدود شش متر بود و در ارتفاع ۳۰ متری بر فراز مجسمه‌های افراد مشهور به مدت دو ساعت قرار داشت. در این اعتراض گسترده تعداد زیادی از مردم حضور داشتند. لئون ماری، سازنده Bimbi، به سی‌ان‌ان گفته است که این بالسن غول‌پیکر برای گفت‌وگو با ترامپ طراحی شده است. آن هم با زبانی که او می‌فهمد؛ یعنی زبان توهین! معترضان از اوایل صبح جمع شدند تا بادکنک را ببینند. «هیچ‌کس واقعا نمی‌خواهد او را به قدرت برساند. به او در انگلستان خوشامد نمی‌گویند». حتی ۶۳ ساله گفت: «این که پاسخ عالی است. من آنها را سرزنش نمی‌کنم». یکی از حاضران به سی‌ان‌ان گفت: «هرابر که مردم علیه او اعتراض می‌کنند، او را به‌گونه‌ای دوبار بار می‌کنند. درست مانند این بادکنک».



شتر روزنامه

شنبه ۲۳ تیر ۱۳۹۷
۳۰ شوال ۱۴۳۹
۱۴ جولای ۲۰۱۸
سال یازدهم
شماره ۳۱۹۲
۱۶ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۱۰
اذان مغرب ۲۰:۴۲
اذان صبح فردا ۴:۱۶
طلوع آفتاب ۵:۵۹

روزنامه‌فرا

کارتون خواب

حمیدرضا مسیبی
hamidreza2197@gmail.com

آمار تصادفات ساختگی به قصد گرفتن دیه از بیمه، بسیار بالا است.



اتفاق

چگونه هدیه تولد بازیگر از جیب تهرانی‌ها داده نشد؟

هلیا آبادی

حالا دیگر با شنیدن نام بیلورد و سلبریتی بلافاصله یاد محمدصادق حسنی، قائممقام و سرپرست سازمان ورزش شهرداری، می‌افتیم. او مسئولی است که درخواست کرده بود برای حمایت از فیلم مستند «سریک» ۲۰ بیلورد در شهر تهران در اختیار این اثر قرار داده شود. همان‌طور که در گزارش شهروند آمده، در نامه‌ای که برای سازمان زیباسازی شهرداری ارسال شده بود، توصیه حسنی این بوده است که «ترجیحا بهترین فضاهای تبلیغاتی» و «برف‌وامده» به این فیلم اختصاص داده شود تا خوب برای آن تبلیغ شود. البته این سرپرست که در دو، سه روز گذشته مدام مورد اعتراض قرار گرفته، دلیل این بخشش خود را چنین بیان کرده است: «قهرمانان زحمت‌های زیادی کشیده‌اند. تصمیم گرفتیم این فضاها را در اختیار فیلم سریک قرار دهیم تا مردم هم با فیلم آشنا و به عرصه‌های این چنینی دعوت شوند». اما با اعتراض گسترده افکار عمومی جلوی این اتفاق گرفته شده و خود او در چند تویت ناگزیر به توضیح و مصاحبه شده است.

در ادامه مطلب، روندی که تاکنون توانسته جلوی این دستور غیرعادلانه را بگیرد بررسی می‌شود، به امید اینکه شفاف‌سازی ادامه داشته باشد و تمام دستورات این‌چنینی که سبب سوء‌هزینه از بیت‌المال در این شرایط سخت اقتصادی می‌شود، لغو شود.

۱- هنگامی که خبر نامه صادق حسنی به سازمان زیباسازی ۲۰ بیلورد منتشر شد، ابتدا در شهروند و سپس در بخش رسانه‌های دیگر ایستاد. در شبکه‌های اجتماعی اعتراض گسترده‌ای رخ داد. کاربران از منظرهای مختلف به این حمایت اعتراض کردند، اما چند نکته فراوانی بیشتری داشت؛ مثلا چرا شهری که تمام اعضای شورای شهر آن از لیست تدبیر و امید هستند و مسئولان منتخبش قرار است آینه رفتار اصلاح‌طلبی و امید باشند، چنین حمایت‌های خارج از عرفی را که شبیه فعالیت‌های دوره پیشین است، انجام می‌دهند؟ این سؤال مطرح بود که چرا نتیجه رای در اردیبهشت ۹۶ و اعتماد باید باز هم ادامه رفتارهای گذشته باشد؟ عده‌ای از هنرمندان و سینماگران؛ چه در عرصه سینما و چه در عرصه تئاتر، یادآوری کردند که برای دریافت بیلوردهایی در حمایت از آثار خود باید مدت‌ها تلاش کنند و در نهایت نیز هزینه‌های گزاف بدهند و طبق چه قانون و رویکردی برای یک مستند به‌راحتی و در یک مراسم جشن تولد ۲۰ بیلورد بخشیده می‌شود؟ این سؤال مطرح شد که آیا نباید نسبتی بین حمایت و جایگاه اثر باشد؟ برخی دیگر نیز پرسیدند آیا مستندی درباره اسب یک بازیکن فوتبال

ساعت‌های بعد از مرگ به صورت غریبی دردناک است. جای پررنگ و نشانه‌های حضور کسی که دیگر نیست، بیشتر توی چشم می‌زند. مثل عکس‌های ریزودرشتی که صبح پنجشنبه، بیست‌ویکم تیر ۹۷ به دیوار خانه عباس امیرانتظام وصل بود و پیش چشم‌ت خاطره یک عمر را زنده می‌کرد؛ کسی که هر جای خانه را که چشم می‌انداختی نمی‌دیدیش. پنجشنبه صبح خانه عباس امیرانتظام در خیابان نلسون ماندلای تهران، پر بود از جای خالی او؛ جایی که با دوستان و نزدیکانش هم پر نمی‌شد. زنی که میانه طاق خانه ایستاده بود و بهت‌زده از شب قبل حرف می‌زد؛ از کسی که هنوز در نظرش زنده بود. کسی که شب قبلش، حتی تاب دیدن حادثه دلخراش تصادف خونین کردستان را در تلویزیون نداشت؛ الهه‌خانم می‌گفت که عباسش از او خواسته تلویزیون را خاموش کند تا بیش از این شاهد درد و رنج مردم در حوادثی از این دست نباشد. انگار همان شب که به اتاق مجاور رفت با خودش عهد بست که دیگر بس است و برای همیشه به خواب رفت...

پنجشنبه صبح که شایعه درگذشت امیرانتظام

واکنش

جراغ‌های فرهنگ‌و هنر خاموش نشود

امیر حسین علم‌الهدی

هفته گذشته خبر تصمیم به برگزار نشدن جشن خانه سینما در روز ملی سینما به‌دلیل مشکلات معیشتی سینماگران و شرایط ویژه اقتصادی کشور منتشر شد و طبیعی است که برگزار نشدن این جشن از سوی متولیان عزیز خانه سینما به دلیلی که ذکر کرده‌اند، قابل‌فهم است و نمی‌توان این عدم برگزاری را از نگاه مسئولان جشن که خود جزء سینماگران شاخص سینمای ایران هستند، زیر سؤال برد! اما با توجه به تنگناهای اقتصادی حاکم بر کشور که این روزها بار روانی منفی زیادی را به هر هم‌وطنی وارد می‌کند، سؤال اصلی از مدیران ارشد فرهنگی این است که این نگاه کاهش هزینه‌ها از سوی بخش فعالان سینمایی کشور در برگزاری یک جشن چرا هیچ واکنشی را در این مدیران برنمی‌گنجته است؟ آیا برگزاری جشن سینمای ایران از سوی فعالان سینما ارزش و اعتبارش کمتر از جشن فیلم ملی و بین‌المللی فیلم فجر است؟ مجموعه هزینه‌های این دو جشنواره بیش از ۱۲میلیارد تومان بوده است و نهایتا هزینه یک میلیارد تومانی این جشن فعالان سینما زیاد بوده است که شاهد هیچ واکنشی نیستیم؟ پس باید منتظر برگزار نشدن جشن فیلم فجر به‌دلیل شرایط بد اقتصادی هم باشیم؟ فارغ از توضیحات فوق موضوع دیگری که باید به آن پرداخت نیاز جامعه به نشاط و سرزندگی است و حال اینکه فعالیت‌های فرهنگی و هنری درحال کسلس‌شدن است چگونه می‌خواهیم این جامعه افسرده‌حال را بهتر کنیم؟ آیا با برگزار نشدن یک جشن که طبیعتا به بودجه دولت متصل است، مضطلات معیشتی سینماگران حل خواهد شد؟ آیا نمی‌شد متولیان عزیز و دغدغه‌مند خانه سینما جشن را مقتصدانه برگزار می‌کردند؟ آیا نمی‌شد در زمانی که فشارهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، روانی و... همه ما را دارد به مرحله افسردگی می‌رساند مدیریت کلان فرهنگی این مملکت از مدیران خانه سینما با نحوه متفاوت برگزاری جشن این حداقل «هم‌گرایی» را در روز ملی سینما از سینماگران دریغ نمی‌کردند؟ بدون‌شک در زمان جنگ اقتصادی باید هزینه‌ها را مدیریت کرد و آیا واقعا هزینه‌های این جشن جزء «هزینه» است یا اینکه عده‌ای از خاموش‌شدن چراغ‌های فرهنگی و هنری این سرزمین خستند می‌شوند؟ در حسن‌نیت متولیان جشن خانه سینما شکی وجود ندارد ولی آیا نمی‌شد متولیان فرهنگی و هنری کشور برای این تنها جشن صنفی سینمایی راهکاری می‌اندیشیدند تا به‌نحو یکی از چراغ‌های فرهنگی این سینمای نجیب خاموش نشود؟ جشن صنفی سینمای ایران درمقایسه با سایر جشنواره‌های دولتی «هزینه‌بر» نبوده است و می‌توان با برنامه‌ریزی و مدیریت هزینه‌های جشن را کنترل کرد و برگزار کردن این جشن به‌دلیل مشکلات اقتصادی حاکم بر فعالان سینمای ایران نشانه پاک‌کردن صورت‌مسئله است. انتظار می‌رفت نتیجه تصمیمات، به برگزاری جمع‌وجور جشن بزرگ صنفی سینمای ایران ختم می‌شد و نه برگزار نکردن آن!

مؤخره، جشن صنفی خانه سینمای ایران جزء «هزینه»‌های غیرضروری خانه سینمای ایران نیست و می‌توان با برگزاری درخرو شان فعالان نجیب این پیام را به جهانپان مخابره کرد که سینمای ایران همانند

۴۰ سال گذشته تنها رسانه‌ای است که توان مبارزه با

فرهنگی این سینمای نجیب خاموش نشود؟ جشن

جمع‌وجور جشن بزرگ صنفی سینمای ایران ختم

می‌شد و نه برگزار نکردن آن!

مؤخره، جشن صنفی خانه سینمای ایران جزء

«هزینه»‌های غیرضروری خانه سینمای ایران نیست و

می‌توان با برگزاری درخرو شان فعالان نجیب این پیام

را به جهانپان مخابره کرد که سینمای ایران همانند

۴۰ سال گذشته تنها رسانه‌ای است که توان مبارزه با

فرهنگی این سینمای نجیب حادث‌شده داخلی و خارجی»

را دارد و قدرتمندانه و با صلاحیت با گرامی‌داشت روز

ملی خود (۲۱ شهریور روز ملی سینمای ایران است)

از کبان فرهنگ و هنر این سرزمین دفاع می‌کند و این

روژه روز «دیده‌شدن سینمای واافتخار ایران» است

و نه «تعطیل‌کردن» آن... و می‌انیم که همه چیز

مهیای تعطیل‌شدن است و نباید بگذاریم تنها جشن

صنفی سینمای ایران برگزار شود.

یادبود

روایتی از خانه عباس امیرانتظام در روز درگذشت او جای خالی ساکن خیابان ماندلا

پژمان موسوی - روزنامه‌نگار



منتشر شد، خانه امید او شاهد حضور دوستانی بود که بهت‌زده می‌آمدند تا شاید الهه‌خانم به آنها بگوید «نه بابا! شایعه است»؛ دریغ و درد که اشک‌های او بود که به استقبال دوستان و نزدیکان می‌آمد و آنان را در شوکی عمیق فرومی‌برد. آری! امیرانتظام واقعا رفته بود و جسم بی‌جانش در بیمارستان اختر در انتظار آمدن در کنار پدرش بود؛ پدری که چیزی در حدود ۵۰ سال قبل درگذشته بود و امیرانتظام از خانواده خواسته بود تا او را در کنار او به خاک بسپارند. «حضورش» اما در خانه به خوبی حس می‌شد؛ انگار که بود، کسی باور نمی‌کرد

یادبود

ستاره‌ای نامیرا در آسمان علم

و پزشکی متوسل شدم. در توضیح این قیاس گفتم توصیه‌های پزشکی در زندگی روزمره بخشی از بهداشت عمومی است، همچنین می‌توان به کاربرد پزشکی در ارائه راهکارهای درمانی به پزشکان نیز اشاره کرد. اما پژوهش‌هایی در پزشکی هست که به پیشرفت‌های شگرف در علوم پزشکی می‌انجامد. میرزاخانن را می‌توان کسی دانست که تحولی ژرف در پژوهش‌های ریاضی به انجام رسانده است. اضافه کردم میرزاخانن در ایران رشد و تحصیل کرد و به دانش روز دست یافت، برای ادامه تحصیل به خارج رفت و با تلاش و پشتکاری بی‌نظیر به کمال رسید. پرسش بعدی راننده تاکسی بر گرمای بحث ما افزود: «یعنی می‌خواهی بگویی در مدرسه‌های ما (نظام آموزشی ایران) چنین ظرفیتی هست؟!»

برای پاسخ به این پرسش شرایط آموزشی و باورهایی که بین خانواده ترویج می‌شود را در ذهن مرور کردم. از یک سو می‌توان گفت بلی! زیرا نمونه‌ای مانند مریم میرزاخانن، نشان از زمینه مناسب برای رشد چنین فردی است. اما از سوی دیگر باید گفت نه! زیرا مریم بزرگی‌های منحصربه‌فرد خودش را داشت که شاید تکرارنشدنی باشد. در بازار آشفته آموزش که کالاهای رنگارنگی برای تیزهوش‌ساختن یا نابغه‌پروری به فروش می‌رسد و تمرکز روی یافتن میان‌برهایی برای یادگیری (بخوانید کسب مدرک) است، مجالی برای نشان‌دادن میزان تلاش و پشتکار دانشمندی همچون مریم میرزاخانن باقی نمی‌ماند. مریم میرزاخانن در سایه حمایت و راهنمایی پدرش بود. مهندس احمد میرزاخانن درصد آن نبود تا در مسیر آموزش، راهی را برای مریم حفر کند که در آن قدم بردارد، بلکه با احترام به علاقه‌مندی‌هایش شرایط عمومی را برای رشد و تعالی وی فراهم کرد. جالب آنکه یکی از توان ادعا کرد هزینه صرف‌شده برای ایجاد این شرایط، بسیار کمتر از آن چیزی است که خانواده‌های متوسط با اثرپذیری از تبلیغات بی‌پایان، برای فرزندانشان صرف می‌کنند. مریم با تواضع خاص خودش از همه معلمان و استادان خود یاد می‌گرفت و ایده‌های درخشان خود را با دیگران در میان می‌گذاشت و نظر آنان را جدی نمی‌گرفت. خیلی زود معلوم شد که بسیار فراتر از هم‌سالان خود برای مسائل ریاضی راه‌حل‌های نبوغ‌آمیز دارد و این چنین به‌آرامی از همه سبقت گرفت.

نتوانستم پاسخ مناسبی برای راننده متفکر پیامم و اعتراف کردم «پاسخ آن را نمی‌دانم» با تعجب گفت: «عجیب است که می‌گوینی صرف می‌دانی! دوره و زمانه‌ای است که همه در هر موضوعی برای خودشان متخصص هستند. چه موضوع اقتصاد باشد، با سیاست، چه موضوع پزشکی باشد و فیزیک و شیمی، یا موضوع هنر و سینما باشد (خنده‌ای کرد و ادامه داد) مخصوصا آموزش مدرسه که همه در آن تخصص دارند!» و به کلیشه و جود اضافه کرد «یکیش خودم که متخصص همه چی هستم!» گفت‌وگوی ما همانند تاکسی در ترافیک، متوقف شده بود و هر دوی ما به فکر فرو رفته بودیم. من حرف زیادی برای گفتن نداشتم. به خیل عظیم دانش آموزان و دانشجویانی فکر می‌کردم که در رشته‌ها و شاخه‌های مختلف تخصصی می‌کنند. چند نفر از آنان می‌توانند به مسیری بروند که مریم رفت؟ آیا شرایط نظام آموزشی به گونه‌ای است که نوابغی مانند مریم جایی برای رشد بیابند؟ تا چه میزان به آنان مجال داده می‌شود تا ببیندیشند و راه خود را بیابند؟ آیا انگیزه کافی برای این کار را دارند و زمینه برای ایجاد انگیزه بیشتر فراهم است؟ با خودم فکر کردم مریم میرزاخانن از میان همین دانش‌آموزان بود و چرا نباید باور کنیم که می‌توانیم زمینه برای رشد مریم‌ها را فراهم کنیم؟ راننده تاکسی زیر لب گفت: عجب! چرا من نباید مریم میرزاخانن را بشناسم؟ کم‌کم راه باز می‌شد و به مقصد نزدیک می‌شدیم...



مانی رضایی
استاد دانشگاه

شاید در تاریخ علمی ایران (و چه‌بسا جهان) نتوان همتایی برای پروفیسور مریم میرزاخانن یافت. معرفی مسیری که مریم میرزاخانن طی کرد تا به این درجه رسید و آشنایی با شخصیت و رفتار علمی او می‌تواند راهنمایی برای دانش‌آموزان و دانش‌جویان باشد. اما نوشتن درباره چنین کسی بسیار دشوار است. موزه ملی علوم و فناوری ایران مصمم به راه‌اندازی گالری مریم میرزاخانن است. برای این مهم، کارهایی برنامه‌ریزی شده است که امیدواریم در نهایت بازتاب مناسبی در جامعه پیدا کند. هدف گالری، معرفی پروفیسور مریم میرزاخانن و کارهایش برای توده مردم است که با یک پرش کلیدی روبه‌روست: بر کدام وجوه شخصیت، زندگی، کارها یا نتایج کارهای وی باید تأکید کرد؟ موضوع نوشته حاضر، تمرکز بر معرفی این گالری نیست، بلکه مروری بر این پرش است.

در پایان یکی از جلسه‌های موزه، سوار تاکسی شدم تا به کرج بروم. در هوای گرم تیرماه، مطابق معمول گفت‌وگوهای داخل این اتاق داغ متحرک، موضوع‌های متنوعی از گرمای هوا گرفته تا اقتصاد و از سیاست تا علم و هنر مطرح شد. راننده تاکسی در هر یک از زمینه‌ها اطلاعات عمومی خوبی ابراز می‌کرد. پیش خودم فکر کردم فرصت مناسبی است تا به‌عنوان یکی از مخاطبان آینده گالری از وی بپرسم: «آیا مریم میرزاخانن را به‌ی شناسی؟» فکری کرد؟ گفت: «نه! هنرپیشه است!» گفت: «ریاضی‌دان بود.» راننده تاکسی شناختی عمومی از شخصیت‌های سیاسی، هنرمندان، ورزشکاران و حتی برخی از دانشمندان داشت. نام‌شان را می‌دانست، برخی جزئیات درباره شخصیت هر کدام را می‌دانست و البته درباره مهم‌ترین کارهایشان چیزهایی می‌دانست. با این همه، وقتی صحبت از ریاضی‌دانان شد، به‌جز خیام کسی را به عنوان ریاضی‌دان نمی‌شناخت و از مریم میرزاخانن هیچ نمی‌دانست! وقتی گفتم به نظر من میرزاخانن می‌تواند در سطح خیام یا حتی فراتر از او قرار داد، دانشخانه‌خواهان آگاهی از جزئیات بیشتری از وی شد. برایش گفتم سال گذشته به آژن بیماری در ۴۰سالگی فوت کرد و با وجود آگاهی از بیماری وی، جامعه ریاضی ایران و جهان را در اندوه فرو برد. مریم میرزاخانن برنده بالاترین جایزه علمی ریاضی در جهان (نشان فیلدز) شده است که به عنوان نوبل ریاضی شناخته می‌شود. اولین زن و اولین ایرانی برده این جایزه است. به علاوه، جوایز متعدد دیگری در سطح جهانی برنده شده و مقاله‌های مهمی در زمینه کار خودش ارائه کرده است. هرچه بیشتر می‌گفتم اشتیاق بیشتری نشان می‌داد که از این اسطوره علمی بداند. در معرفی این نامدار ریاضی برای کسی که ریاضیات را فقط «حساب» می‌دانست، خود را ناتوان دیدم؛ پرسش ساده راننده، این ناتوانی را برابیم بیشتر نمایان کرد: «مگر ریاضی‌دانان چه می‌کنند؟» می‌توانستم تعریفی تخصصی ارائه کنم و بگویم ریاضیات در سه بُعد مختلف مطرح می‌شود؛ نخست، کاربرد در زندگی روزمره که شاید بیشتر از همه، مورد توجه مردم قرار می‌گیرد. دوم، کاربردهای تخصصی در علوم و فناوری که می‌توان برخی از آنها را برای عموم مردم معرفی کرد و سوم، به لحاظ زیبایی‌شناسی و سازگاری آن با بقیه یافته‌های در دسترس است که با عنوان ریاضیات محض شناخته می‌شود. اما تشریح چنین رده‌بندی‌ای برایم ساده نبود. بنابراین برای معرفی آنها به مقایسه ریاضی